

په ، نام ، ی ، یزدان کار ، نامک ، ی ارتخشتر ، ی ، پاپکان

اپر ، دیتن ، ی ، پاپک ، ساسان ، رای ، اندر ،
خواب ، ودخت ، ی ، خوت ، پتس ، داتن ،

- (۱) په کار ، نامک ، ی ، ارتخشیر ، ی ، پاپکان ، ایتوب ،
نپشت ، ایستات (۱) ، کو ، پس ، از ، مرگ ، ی ، الکسندر ، ی ،
ارومیک ، ایران ، شتر ، دو ، ست ، چهل ، کتک ، خوتای ، بوت .
(۲) سپاهان ، و پارس ، و کوستی بیها ،
اوبش ، نزدیکتر ، په ، دست ، اردوان ، سردار ، بوت .

بنام یزدان

کارنامه اردشیر بابکان

دیدن بابک ساسان را در خواب و دختر خود بدو دادن

- (۱) بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته بود که پس از مرگ
اسکندر رومی در ایران شهر (مملکت ایران) دوپست و چهل کدخدا
بود . (۲) سپاهان و پارس و نواحی نزدیکتر بدست اردوان سردار بود

(۱) دارمستتر از این عبارت استدلال میکند که این کتاب خود کارنامه

اردشیر نیست و می گوید شاید مختصر آن باشد .

(۳) پاپك ، مرژیان ، و شتردار ، ی ، یارس ، بوت ، و از
 گومارتك ، اردوان ، بوت ، ی ، ی (۴) اردوان (۲) په . ستاخر ، نشست .
 (۵) و ، پاپك ، رای ، هیچ . فرزند ، ی ، نام ، بورتار ، نی ، بوت .
 (۶) و ساسان ، شپان ، پاپك ، بوت ، و هموار ، اپاك . گوسپندان
 بوت ، و از ، توخمك ، دارای ، ی . دارایان ، بوت ، واندر ، دوشخوتایه
 ی ، الكسندر ، او ، وریك ، ونبهانروشنیه ، ایستات ، واپاك ، كورتییان
 شپانان ، رفت . (۷) پاپك ، نی ، دانست ، كو ، ساسان ، از ، توخمك
 دارای ، ی ، دارایان ، زات ، ایستیت . (۸) پاپك ، شپی ، په
 خواب ، دیت ، چیگون ، کی ، خورشیت ، از ، سر ، ی ، ساسان
 بر ، تافیت وهماك ، گیهان ، روشنیه ، کنیت . (۹) اپاریك
 شب ، ایقون . دیت ، چیگون ، کی ، ساسان ، په ، پیل ، ی
 آراستك ، ی ، سمیت ، نشست . ایستات ، وهر ، کیه ، اندر ، کیشور

(۳) بابك مرزبان و شهریار پارس بود و گماشته اردوان بود .
 (۴) اردوان باستخر می نشست . (۵) بابك را هیچ فرزند نامبرداری
 نبود . (۶) و ساسان شپان بابك و همواره با گوسپندان بود و از
 تخمه دارا پسر دارا بود در استیلای (بد پادشاهی) اسکندر گریزان و
 پنهان بود و با شبانان کرد میزیست . (۷) بابك نمیدانست که ساسان
 از تخمه دارا پسر دارا زاداست . (۸) بابك شبی بخواب دید که
 خورشید از سر ساسان بر می تابد و همه جهان روشن میکند . (۹)
 دیگر شب چنین دید که ساسان بر پیل آراسته سفید نشسته و همه

(۲) چنانکه نولدکه نیز اشاره کرده (بنقل مترجم انگلیسی

از او) بجای اردوان اینجا « بابك » درست است زیرا بابك بود که
 در استخر می نشست نه اردوان . فردوسی نیز می گوید :

باستخر بد بابك از دست اوی که تنین خروشان بداد :

پیرامون ، ساسان ، ایستیند ، و نماژ ، اوبش . بریند ، وستایشن
 و آفرین ، هماک ، کنیند . (۱۰) ایاریک ، ستیگر ، شب .
 همگونک ، ایتون ، دیت ، چیکون ، کئی ، آتور ، فرنباک ، گوشسپ
 و بورژین متر ، په ، خانک ، ساسان ، هماک . و خشیند ، (رخشیند ؟)
 و روشنیه ، او ، هماک ، گیهان ، هماک ، دهیند . (۱۱) پایک
 کیش ، په ، آن ، آدونیک ، دیت ، افد ، سهست . (۱۲) افش
 (اژش) داناگان ، خواب ، و ژاران ، او ، پیش ، خواست ، ایاریک
 هر ، سه ، شب ، خواب ، چیکون ، دیت ، ایستات ، پیش ، ی ، اوشان
 کوفت . (۱۳) خواب ، و چاران ، کوفت ، گو ، آن ، کیه ، این
 خواب ، پیش ، دیت ، او ، ایوب ، از ، فرزندان ، ی ، آن ، مرت
 کسی ، او ، پانخشایه ، گیهان ، رسیت ، چیه . خورشیت ، و پیل ، ی
 سپیت ، ی ، آراستک ، چیریه ، و تورانکیه ، پیروژیه ، و آتور فرنباک
 دین ، دانا کیه ، مس ، مرغان ، و موگمرتان ، و آتور گوشسپ ، آرتیشتار

مردم کشور پیرامون او ایستاده نماز بر وی میبردند و ستایش و آفرین
 همی کنند . (۱۰) شب سیم باز چنین دید که آذر فرنباک
 و آذر گسپ و آذر بزوزین مهر بخانه ساسان فروزانند و بهمه جهان
 روشنی همی دهند . (۱۱) بابک چون بدان آئین دید شکفت
 ماند . (۱۲) وی دانایان و خواب گذاران پیش خود خواسته هر
 سه شب خواب چنانکه دیده بود بایشان باز گفت . (۱۳) و
 خواب گذاران گفتند آنکه این خواب برایش دیدی او یا یکی از
 فرزندان او بیادشاهی جهان رسد چه خورشید نشانه چیری و توانائی
 و فیروزی است و آذر فرنباک دلیل دین دانائی و مخصوص بزرگ مردان
 و مغان است و آذر گسپ مخصوص علف چران و بزرگان جهانست و
 بدینگونه این پادشاهی بان مرد یا یکی از فرزندان وی رسد .

و سپاهپتان ، و آتور بورژین متر ، و استر یوشان ، و ورژ کرتاران ، ی
 گیهان ، و هموین ، این ، یاتخشایه ، او ، آن ، مرت ، ایوپ ،
 فرزندان ، ی ، آن ، مرت ، رسیت . (۱۴) پاپک ، کیش
 ان ، سخن ، اشوت ، کس ، فرستات ، و ساسان ، او ، پیش ، خواست
 و پورسیت ، تو ، از ، کتام ، توخمک ، و دوتک ، هی ، از ، پیتران
 و نییاکان ، ی ، تو ، کس ، بوت ، کیه ، یاتخشایه ، سرداریه ، کرت .
 (۲۵) ساسان ، از ، پاپک ، پوشت ، وزینهار ، خواست ، کوم ، وزند
 وزییان ، می ، کون ، (۱۶) پاپک ، پتگرفت ، و ساسان ، راز ، ی
 خویش ، چیکون ، بوت ، پیش ، پاپک ، کوفت . (۱۷) پاپک
 شات ، بوت ، و فرموت ، کو ، تن ، په ، افزول ، کون ، (۱۸)
 و پاپک ، فرموت ، کو ، تاک ، دست ، ی ، گامک ، پتموچن
 ی ، خوتایوار ، اوبش ، آوردند ، و او ، ساسان ، داتند ، کو ، پتموچ
 (پتموچن ؟) و ساسان ، همگونک ، کرت ، (۱۹) و پاپک
 ساسان ، رای ، فرموت ، کو ، تاک ، چند ، روزی ، په ، خورشن
 و دارشن ، نیوک ، سزاکوار ، پروزت ، افش ،
 پس ، دخت ، خویش ، جامع علوم پنهانی ، ژنی ، دات .

(۱۴) بابک چون این سخن بشنود کس فرستاد ساسان را پیش
 خود خواست و پرسید که از کدام تخمه و دوده هستی ؟ آیا ازیدران
 و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی کرد ؟ . (۱۵) ساسان از بابک
 زینهار خواست که گزند و زیانم فرسان . (۱۶) بابک این
 خواهش پذیرفته (زینهار داده) ساسان راز خود چگونه که بود پیش
 بابک باز گفت . (۱۷) بابک شاد شده بساسان فرمود که تن
 بشوی . (۱۸) و فرمود دستی جامه شاهوار آوردند و بساسان
 داد که بیوش و ساسان بدانگونه کرد (آنجامه بیوشید) .

اپر، زاتن، ی، ارتخشتر، پاپکان، و چیکونیه، ی،
اوی، اپاک، اردوان، اندر، نخجیر، گاس.

(۱) و دهشن، اپایت، بوتن، رای، اندر، دمان، (زمان) ان،
کنیزک، اپوستن، بوت، و ارتخشیر، اژش، زات، (۲) پاپک کیش،
تن، باهر، (۳) و چاپوکیه، ی، ارتخشیر، بر، دیت، دانست، کو، ان،
خواب، زیم، دیت، راست، بوت، (۴) افش ارتخشیر، په، فرزندیه،
پتگرفت، و، گرامیک، داشت، پرورت، (۴) وکی، او، دات، هنگام،
ی، فراهنگ، رسیت، په، دپیریه، واسو باریه، و اپاریک، فراهنگ، ایتون،
فرهخت، کو، اندر، پارس، نامیک، بوت، (۵) کی، ارتخشیر، او، دات
ی، پنزده، سالک، رسیت، آگاسیه، او، اردوان، مت، کو، پاپک، رای
پوسی، ایتون، ی، په، فراهنگ، آسوباربه، فرهختک، اپایشنیک، (۶)
افش، نامک، او، پاپک، کرت، کو، اما، ایتون، اشوت، کو، شما، رای،

(۱۹) و بابک ساسان را فرمود که چند روزی بخوراک و ذارائی
نیکو و سزاواز خویشتن پیوررد. (۲۰) و دختر خویش به زنی
ساسان داد.

زادن اردشیر بابکان و چگونگی او با اردوان در نخجیر گاه
(۱) چنانکه تقدیر بود (چنانکه با یتی بودن) در حال
آن کنیزک (دختر) آبتن شد و اردشیر ازوی زاد.

(۳) این کلمه را (تن بهار) نیز می توان خواند ولی هیچیک
معنی ندارد و بعقیده مترجم انگلیسی «تن برآه» یا «تن برآز» درست
میباشد. مانیز در معنی «تن برآز» اختیار کردیم.

پوسی ، ایتون ، ی ، ایایشنیک ، په ، فراهنگ ، آسوباریه ، و س ،
 فرهختک ، (۷) افمان ، (اژمان) ، کامک ، کو ، اوی ، در ،
 اما ، فرستیه ، و نزدیکیه ، اما ، فرستیه ، تاک ، اپاک ، فرزندان ، و
 واسپوهرکان ، بویت ، افش ، په ، فراهنگ ، زیش ، ایتون ، ی ، بر
 پاندهشن ، فرمایم ، (۸) پاپک ، اژ ، آن ، چیکون ، اردوان
 مس ، کامکارتر ، بوت ، گویتتر ، کرتن ، وآن ، فرمان ، بر ، سپوختن
 نی ، شایست ، (۹) افش ، اندر ، دمان ، (زمان) ، ارتخشیر
 آراستک ، اپاک ، ده ، بوندک ، ووس ، چیش ، افد ، نیشست ، (۴)
 و سزا کوار ، او ، پیش ، اردوان ، فرستیت ، (۱۰) و اردوان
 کیش ، ارتخشیر ، دیت ، شات ، بوت ، و گرامیک ، کرت ،

(۱۱) فرموت ، کو ، هر ، روژ ، اپاک ، فرزندان ، و واسپوهرکان ، ی
 خویش ، او ، نخچیر ، چوییکان ، شویت ، و ارتخشیر ، همگونک ، کرت

(۲) بابک چون برازندگی و چابکی اردشیر دید دانست که خوابیکه دیده بود راست
 بود . (۳) وی اردشیر به فرزندی پذیرفته گرامی داشت و پیروید .

(۴) چون اردشیر بسال تعلیم (فرهنگ) رسید چنان تعلیم یافت که در همه
 فارس نامی گردید . (۵) و چون به پانزده سالگی رسید آگاهی باردوان
 آمد که بابک را پسری است فرهنگ و سواری آموخته و بایسته .

(۶) وی نامه بسوی بابک کرد که ما چنین شنیدیم که شمارا پسریت بایسته
 و به فرهنگ و سواری بسی آموخته (تعلیم یافته) . (۷) خواهش

ما آنکه او را بدربار و نزدیک ما فرستی تا با فرزندان و بزرگان باشد
 و او را بفرهنگی که آموخته پاداش فرمائیم . (۸) بابک از آنجا
 که اردوان کامکارتر « بزرگتر و نیرومند تر » از وی بود نا فرمانی کردن
 و آن فرمان به تأخیر انداختن نتوانست . (۹) وی در حال اردشیر را

« ۴ » کیفیت خواندن و معنی این کلمه واضح نیست مترجم

انگلیسی « نیشست » خوانده و « مرصع » معنی کرده .

په ، یزدان ، ادیباریه ، په ، چویپکان ، و اسوباریه ، چترنگ ،
 و نیوارنخشیر ، و ایاریک ، فراهنگ ، از ، اوبشان ، هموین ،
 چیر ، و ورتک ، (۵) بوت . (۱۳) روژی ، اردوان ، اپاک ،
 آسوباران ، و ارتخشیر ، او ، نخجیر ، شوت ، ایستات ،
 (۱۴) گوری ، اندر ، دشت ، بر ، و توت ، و ، ارتخشیر ،
 و ، یوس ، ی ، مس ، اردوان ، از ، پس ، ی ، آن ، کور ،
 تاخت ، و ارتخشیر ، اندر ، رسیت ، تیری ، ایتون ، او ، کور ،
 زت ، کو ، تیر ، تالک ، پر ، په ، اشکمب ، اندر ، رفت ، و
 دبتیکر ، سولک ، بر ، و تارت ، و کور ، اپر ، کیواک ،
 مورت ، (۱۵) و اردوان ، آسوبار ، فراژ ، رسیت ، اندر ،
 و کیشان ، زشن ، په ، آن ، آدوینک ، (دیت ، اند ،)
 افد ، سهت ، (اند) ، پورسیت ، کو ، این ، زشن ، کیه ، کرت .

آراسته باده بنده و بسیار چیزهای شکفت و سزاوار پیش اردوان فرستاد
 (۱۰) اردوان چون اردشیر دید شاد گردید و او را گرامی داشت .
 (۱۱) و فرمود که هر روز با فرزندان او و بزرگان به نخجیر و چوکان
 بازی برود و اردشیر همچنین میکرد . (۱۲) بیاری یزدان در چوکان
 بازی و سواری و شطرنج (شترنگ) و نرد و دیگر فرهنگها بر همه ایشان
 چیره بود . (۱۳) روزی اردوان با سواران و اردشیر به نخجیر رفته
 بود . (۱۴) گوری در دشت بر ایشان گذشت و اردشیر و پسر بزرگ
 اردوان از دنبال آن تاختند و اردشیر بگور رسیده تیری چنین زد که
 تا پر بشکم گور نشسته از دیگر سوی سر بر آورد و گوز بر جای بمرد .
 (۱۵) اردوان با سواران فرا رسیده چون آن ضربت (زنش) دیدند

(۵) معنی این کلمه واضح نیست شاید اصل کلمه « کرد »

بمعنی پهلوان همین کلمه بوده .

- (۱۶) ارتخشیر ، کوفت ، کو ، من ، کرت ، هوم .
 (۱۷) پوس ، ی ، اردوان ، کوفت ، کو ، نی ، چیه ، من
 کرت ، هوم ، . (۱۸) ارتخشیر ، خشم ، گرفت ، افش ،
 او ، پوس ، اردوان ، کوفت ، که ، هونر ، و مرتانکيه ، په ،
 ستهمبکيه ، و دوش شرميه ، و دروغ ، اداتستايه ، او ، خویش
 کرتن ، نی توان ، این ، دشت ، نيوك ، وگور ، ايترا ، رس ، من
 وتو ، ايترا ، دتیکر ، اوزمايشن ، کونوم ، نيوكيه ، ووتيه . و چاپوکيه
 په ، ديتن ، آروم ، . (۱۹) اردوان ، از ، آن ، دوشخور
 سهست ، وپس ، از ، آن ، ارتخشیر ، نی ، هشت ، او ، اسب
 نشست . (۲۰) افش ، ارتخشیر ، رای ، او ، آخور ، ی
 ستوزان ، فرستيت . (۲۱) فرموت ، کو ، نکير ، کو ، روز
 وشپ ، از ، نزدیک ، ی ، ستوران ، او ، نخچير ، چويگان
 و فراهنگستان ، نی ، شوی . (۲۲) ارتخشیر ، دانست ، کو
 اردوان ، دوشچشميه ، ووتکامکيه ، رای ، گوبيت .

شکفت هاندند و اردوان پرسید که این ضربت که زد. (۱۶) اردشیر
 گفت من زدم . (۱۷) پسر اردوان گفت نه! من زدم . (۱۸)
 اردشیر خشم گرفته به پسر اردوان گفت هنر و مردانگی را با
 ستیزگی و بی شرمی و دروغ و بیداد گری بخویشتن بستن نتوان این
 دشت فراخ (بيک) است و گور در آنجا بسیار من و تو آزمایش دیگری
 کرده نیکی و بدی و چابکی خود را پدیدار سازیم . (۱۹) اردوان
 را این سخن دشوار آمد و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسب
 بنشیند . (۲۰) و اردشیر را با خور «اصطبل» ستوران فرستاد . (۲۱)
 و فرمود بتگر که روزی شب بنخچیر و چوگان بازی و فرهنگ آموزی بیرون نروی
 (۲۲) اردشیر دانست که اردوان از رشک و بدخواهی این سخن میگوید.

(۲۳) افش، اندر، دمان، (زمان)، دانستان، چپگون، بوت، نامک
 او، پاپک، نپشت، (۲۴) پاپک، کیش، نامک، دیت،
 اندوهکن، بوت، (۲۵) افش، په، پسخو، «پسخن»
 او، ارتخشیر، کرت، نپشت، کو، تو، نی، داناکیه
 کرت، کی، په، چیشی، کیه، زییان، نی، اژش، شایست
 بوتن، اپاک، وژورگان، ستیزک، سروت، وسخن، دروشت
 اگوازیها، (۶) اوبش، کوفت، (۲۶) ونونچ، بوزشن
 گوی، په، پیتیک، مانیک، (۷) انگار، (۲۷)
 چیه، داناگان، کوفت، ایستیت، گو، دشمن، په
 دشمن، آن، نی، توان، کرتن، کیه، ادان، مرت
 اژ، کونشن، ی، خویش، اوبش، رسیت، (۸)

(۲۳) وی در حال داستان خود چگونه که روی داده بود نامه کرده
 برای بابک فرستاد. (۲۴) بابک چون آن نامه دید اندوهگین
 گردید. (۲۵) و در پاسخ برای اردشیر نوشت که تو نادانی کردی
 که برای چیزی که زبانی از آن متصور نبود با بزرگان ستیزه کردی
 و سخن درشت گفتی. (۲۶) اکنون بپوش خواه و پشیمانی
 آشکار ساز. (۲۷) چه دانایان گفته اند که دشمن بدشمن
 آب نتواند کردن که به مرد نادان از کردار خویشتن رسد.

(۶) کیفیت خواندن و معنی این کلمه واضح نیست و شاید اصل
 کلمه «کواژ» یا «کوازه» به معنی طعنه وریشخند همان بوده. (۷) کیفیت
 خواندن و معنی این کلمه واضح نیست نولدکه (بنقل مترجم انگلیسی)
 «پشیمانیک» خوانده ولی مترجم انگلیسی «پیتیک ماندک» خوانده
 «اندرز پدیری» معنی می کند. (۸) فردوسی در این معنی میگوید.
 نکرد او بتو دشمنی از بدی

۲۸) اینچ ، کوفت ، ایستیت ، کو ، از ، آن ، کبر ، موست
 (منست ؟) ، آژرماند ، می ، دهیه ، کیه ، گویت ، از ،
 اوی ، بی ، و چاریت . (۹) (۲۹) وتو ، خوت ، دانیه ،
 کو ، اردوان ، ایز ، من ، وتو ، ووسان ، کس ، ی ، اندر
 گیهان ، په ، تن ، وگان ، (جان) ، وهیر ، وخواستک
 کامکارتر ، پانخشاه ، است . (۳۰) ونونخ ، اندرژ ، ی ، من ،
 او ، تو ، این ، سخت تر ، کو ، ایوکانکیه ، وفرمان ،
 بورتاریه ، کون ، خویش ، تن ، ومنج ، او ، اوین ،
 بوتیه ، می ، افسپار .

۲۸) این نیز گفته اند (۲۹) تو خود میدانی
 که اردوان پادشاهی است که به تن و کس و مال و خواسته از من
 و تو و کسان بسیاری که در جهانند بر تر و کامکار تراست . (۳۰)
 اکنون هم اندرز سخت من بتو اینست که یگانگی و فرمانبرداری
 آشکار ساز و خویشتن و مرا بنابودی مسپار .

که خود کرده تو بنابخردی

ولی دیگری مضمون را عیناً نظم کرده میگوید .

دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد

بر نفس خود کند بهوای مراد خویش .

(۹) این جمله معنی روشنی ندارد و ظاهراً عبارت خالی

از سقط و غلط نباشد این است که از ترجمه اش صرف نظر کردیم .



اپر ، فریفت ، بوتن ، ی ، کنیزک ، ی
 اردوان ، اپر ، ارتخشتر ، ووریختن ، ی
 ارتخشتر ، اپاک ، کنیزک ، او ، رون
 ، ی ، پارس .



(۱) اردوان ، رای ، کنیزکی ، اپایشنیک ، بوت ، کیه
 از ، اپاریک ، کنیزکان ، اژرمیکتر ، وگرامیکتر ، داشت
 وپه ، هر ، ادونیک ، پرستش ، اردوان ، بوت ، آن ،
 کنیزک ، کرت ، ایستات . (۲) روزی ، کی ، ارتخشیر
 په ، ستور ، کاس ، نشست ، وتنبور ، زت ، وسروتواژیک
 و خورمیه ، کرت ، او ، ارتخشیر ، دیت ، وپش
 نییازان ، بوت . (۳) و پس ، از ، آن ، اپاز ، ارتخشیر
 مهر ، و دوستیه ، و دوشارم ، (۱۰) کرتن ، پتوست ، هماک
 په ، شپ ، کی ، اردوان ، بر شوتک ، باخت ، بر ، خوف
 آن ، کنیزک ، په ، نیهان ، او ، نزدیکیه ، ی ، ارتخشیر

فریفته شدن کنیزک اردوان باردشیر و گریختن

اردشیر با کنیزک بسوی پارس

(۱) اردوان را کنیزک بایسته بود که از دیگر کنیزکان ارجمندتر
 و گرامی تر میداشت و وی پرستاری اردوان از هر راهی که ممکن
 بود میکرد . (۲) روزی اردشیر در ستور گاه نشسته تنبور میزد و

(۱۰) معنی این کلمه واضح نیست .

شوت ، و ، تاك ، نزد ، بام ، اپاك ، ارتخشیر ، بوت ،
 و پس ، اپاژ ، او ، پیش ، اردوان ، شوت ، (۴) روزی
 اردوان ، داناگان ، و ، اختر ماران ، ی ، په ، در ، بوت ،
 او ، پیش ، خواست ، وپورسیت ، کو ، چیه ، هماك ، وینیت
 په ، چیش ، ی ، هفتان ، ودواژدهان ، و ایستایشن ، و روشن ، ی
 ستارگان ، و ، چیش ، ابام ، خوتایان ، ی ، شتر ، شتر ،
 چیکون ، مرتومان ، کیهان ، و ، چیش ، ی ، من ، فرزندان ،
 ی ، مرتومان ، اما ، (۵) اختر ماران ، سردار ، په ، پسغو
 (پسغن) ، گوفت ، کو ، دواژده ، (۱۱) (دواژدهان) ،
 اوپستک ، وستارک ، اوهرمزد ، اپاژ ، بالست ، مت ، افش ، از ،
 واهرام ، و اناهیت ، په ، کوست ، هفتورنک ، و شیر ، اختر ،
 مرژیهند ، وار ، اوهرمزد ، ادیباریه ، دهند .

سرود خوانی و خرمی میکرد کنیزك ویرا دیده دل در او بست
 (نیاز مندش گردید) . (۳) اردشیر نیز با وی مهر و دوستی
 آغاز کرده و همه شب چون اردوان برگشته بخت بخفتی کنیزك پنهانی
 پیش اردشیرآمده تا با مداد با وی بودی سپس پیش اردوان رفتی . (۴)
 روزی اردوان دانایان و اختر شماران (منجمان) که بدربارش بودند
 پیش خود خواسته پرسید که درباره هفت اختر (سیارات سبعة) ودواژده
 خانه (بروج) چه می بینید؟ و از ایستادن و رفتن ستاره ها درباره پادشاهان عصر
 شهرشهر و درباره مردمان جهان و در باره من و فرزندان و مردمانم چه می فهمید؟
 (۵) سردار اختر شماران (منجم باشی) پاسخ گفت که خانه دوازدهم
 افتاده است و ستاره هرمز (مشتری) باز بالاتر آمده و این ستاره
 در ناحیه هفتورنک (بنات النعش) و بنخانه اختر شیر (برج اسد) با بهرام و
 (۱۱) مقصود از این کلمه درست واضح نیست مترجم انگلیسی
 " خانه دوازدهم " معنی کرده .

(۶) وهمچیم (۱۲) زای ایتون، نمایت، کو، خوتائی، وپاتخشای، یئوئوک
 او، بیتاکیه، آیت، ووس، سر خوتایان، کوشیت، و
 گیهان، اپاژ، ایوخوتائییه، آوریث، (۷) دوووج، از
 اویشان، سردار، او، پیش، مت، افش، گوئت، کو،
 ایتون، بیتاک، کو، هر، کیه، بوندک، مرت، کیه، از،
 ام، روز، تانک، سه، روز، از، خوتای، خویش، بر،
 وریثیت، او، وزورگیه، پاتختشایه، رسیت، ایر، آن،
 ی، خویش، خوتای، کامک، انچام، و پیدروژ گبر، بویت،
 (۸) کنیزک، آن، سخن، چیگونش، او، اردوان، گوئت،
 اندر، شب، کیه، او، نژدیک، ی، ارتخشیر، مت، پیش
 ی، ارتخشیر، اپاژ، گوئت، (۹) ارتخشیر، کی، آن
 سخن، اشنوت، مینشن، او، وریختن، از آنود، نهات،
 (۱۰) افش، او، کنیزک، گوئت، کو، اکرت، مینشن،
 ناهید بهم میرسند و بهرمز یاری میدهند. (۶) و چنان مینمایند که
 خداوند و پادشاه نوی پدید آمده بسیار پادشاهان (سرخدایان) میکشد
 و جهان را باز بیک خداوندی آورد. (۷) سردار دومی از اختر
 شماران پیش آمده گفت که چنان پیداست که هر بنده که از امروز تا سه
 روز دیگر از پیش خداوند خود بگریزد به بزرگی و پادشاهی رسد و
 بر خداوندش چیره میشود. (۸) کنیزک این سخنان چگونه که
 باردوان گفته بودند شب پیش اردشیر باز گفت. (۹) اردشیر
 چون این سخن بشنود در دل نهاد که از آنجا بگریزد. (۱۰)
 و بکنیزک گفت که اگر اندیشه تو بامن یکی باشد در این سه روز
 برگزیده که دانایان و اختر شماران گفته اند هر که از خداوند خود
 بگریزد پادشاهی و بزرگی رسد از این جامی گریزیم تاجهان بگیریم.

(۱۲) معنی این کلمه معلوم نیست.

اپاك ، من ، راست ، واپوكانك ، است ، اپاريكيچ ، اندر ،
 اين ، سه ، روژی ، وژيتك ، ی ، داناكان ، اختر ماران ،
 كوفت ، ايستيت ، كو ، هر كيه ، از ، خوتان ، خویش ، برورژيت
 او ، وژور كيه ، و پانخشايه ، رسيت ، ايتر ، تاك ، كيهان
 كيريم ، بر شوويم ، (۱۱) اگر ، يزدان ، خوره ، (فره)
 ايران ، شتر ، او ، اديباريه ، ی ، اما ، رسيت ، بر ، بوخيم
 او ، نيوكيه ، و خوييه ، رسيم ، ايتون ، كونوم ، كو ، از ،
 تو ، فرختر ، اندر ، كيهان ، كس ، نی ، بوويت ، (۱۲)
 كنيزك ، همدينا ، بوت ، و كوفت ، كو ، په ، اژاويه ، داروم
 وهر ، چيه ، تو ، فرماييت ، كونوم ، (۱۳) كنيزك ،
 چيكون ، آن ، اوشنوت ، اياژ ، او ، كاس ، ی ، خویش
 نزدك ، ی ، اردوان ، شوت ، (۱۴) شب ، كه ، اردوان
 خوفت ، ايستات ، از ، گنج ، اردوان ، شمشير ، ی ، هندوكيه
 وزين ، ی ، زرین ، و كمر ، ميش سار ، افسر ، ی ، زرین ،
 ويام ، (گام) ی ، زرین ، گوهر ، وزوزن ، و دينار ،
 كند ، وزره ، وزين ايزار ، پيراستك ، ی ، وسكار ، و اپاريك
 وس ، چيش ، ستيت ، او ، پيش ، ارتخشير ، آ ورت .

(۱۱) اگر يزدان و فره ايران بياری ما رسد و رهائی يابيم و به نيکی
 و خوبی رسيم چنان كنم كه فرختر از تو در جهان کسی نباشد (۱۲)
 كنيزك راضی گردید و گفت من آزادم و آنچه فرمائي آن كنم .
 (۱۳) سپس كنيزك بجايگاه خود بر گشت . (۱۴) و شب چون
 اردوان بخواب رفت از گنجينه وی شمشیری هندی و زیني زرین و
 كمر و افسر زرین در آورده و جامی از گوهرو درهم و دينار آ كنده و وزره و
 زین افزار پيراسته استواری با ديگر چیزهای بسيار برداشته پيش اردشير آورد .